

## اسرائیل پس از سال ۲۰۰۰

نویسنده: افرایم سنیه

افرایم سنیه از معدود مقامهای سیاسی - نظامی اسرائیل است که کتاب هم نوشته است. وی از افسران ارشد رژیم صهیونیستی است که مدتهای مدیدی را در لبنان، جولان و سایر نقاط بحرانی به عنوان یک فرمانده نظامی فعالیت کرده است. با توجه به روابط نزدیک وی با شخصیت‌های سیاسی عمده اسرائیل از حزب کار، به ویژه شخص اسحاق رابین، پستها و مناصب حساسی را نیز بر عهده داشته است. بر خور داری وی از تحصیلات عالی دانشگاهی از یکسو و ورود وی به ارتش در سالهای بحرانی دهه ۶۰ از سوی دیگر وی را ملتقای علم و عمل نظامی کرده و از وی چهره‌ی یک نظامی - سیاستمدار در اذهان عامه و خاصه به وجود آورده است. با توجه به اهمیت کتاب «اسرائیل پس از سال ۲۰۰۰» که در اسرائیل و میان صهیونیستها از مقبولیت عام نیز برخوردار شده است در این شماره از فصلنامه به نقد و بررسی دیدگاه نویسنده خواهیم پرداخت. کتاب مذکور مقدمه‌ای به قلم نویسنده دارد و در ۲۰۵ صفحه به سال ۱۹۹۶ به بازار عرضه شده است. نقد این کتاب با تکیه بر ترجمه عربی آن صورت می‌گیرد.

اولین فصل از کتاب اسرائیل پس از سال ۲۰۰۰ عنوان «خاورمیانه متفاوت» را به خود گرفته است. در این فصل نویسنده ضمن بر شمردن اهم عواملی که چهره خاورمیانه را طی دو دهه اخیر دگرگون کرده است با تعریض به دکترین «خاورمیانه جدید» پرز که منطقه‌ای خالی از تناقضات را در دهه آینده پیش‌بینی می‌کند می‌نویسد:

«نمی‌توان چشم‌ها را بر واقعیات موجود بست و خاورمیانه‌ای فارغ از تضاد و تناقض را تصور کرد. من در قبال کسی که چنین آرزویی را در سر دارد، از خاورمیانه‌ای مملو از تناقض، تضاد، مرزهای تحدید نشده، اقلیتها و قومیت‌های متفاوت و متنفر از یکدیگر سخن می‌گویم».

افرایم سنیه در این فصل نگاهی گذرا به سابقه رفتار عثمانی‌ها، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و سپس آمریکایی‌ها با کشورهای منطقه انداخته و از فشارهای مختلفی که هر یک در دوره خاصی بر یهودیان آورده‌اند یاد می‌کند و حمایت آمریکا پس از دهه ۵۰ از یهود رانه به خاطر حمایت از یهودیان، بلکه به علت مقابله با بسط سلطه کمونیستها و اتحاد جماهیر شوروی قلمداد می‌کند. وی سپس به حمایت وسیع و همه‌جانبه شوروی از کشورهای عرب مخالف اسرائیل اشاره می‌کند و یکی از مهمترین دلایل پذیرش مذاکرات صلح توسط سوریه را فروپاشی رژیم کمونیستی بیان می‌کند. از منظر نویسنده دو عامل عمده در تغییر هندسه قدرت در خاورمیانه طی دو دهه اخیر کاملاً مشهود بوده است؛ نخست، سقوط رژیم سلطنتی حامی اسرائیل در ایران و تبدیل آن به نظام جمهوری، و انقلابی و به شدت مخالف اسرائیل که آن را عمده‌ترین دلایل تغییر بافت سیاسی کشورهای منطقه طی دو دهه اخیر می‌داند؛ عامل دومی که هم‌مطراز تغییر اول در دگرگون کردن چهره خاورمیانه نقش اساسی داشته از نظر وی سقوط رژیم کمونیستی می‌باشد. وی می‌نویسد:

«اگر عامل اول ظرفیتهای موجود مخالفت علیه اسرائیل را به حداکثر ممکن خود رساند، اما سقوط اتحاد شوروی که عمده‌ترین حامی اعراب به شمار می‌رفت، در ایجاد توازن کاملاً مؤثر بود. پس از پایان جنگ سرد، آمریکا برتری یافته بود و این پیروزی تنها عامل بازگرداندن صلح به منطقه بود.»

در ادامه این فصل، نویسنده که تجربه طولانی خدمت در ارتش دارد، با اشاره به جنگ

ایران و عراق و ادعای این که توسعه طلبی ایدئولوژیک ایران علیه اعراب مبنای جنگ بود، متذکر می شود، در خلال جنگ، اعراب به خوبی دریافتند که اینک دیگر نمی توان از خطر اسرائیل سخن گفت! عنصر تهدید، خطر عمده و وحشت نوین، ایران بود که با تکیه بر ایدئولوژی انقلابی، حمایت‌های مردمی و آموزه‌های جذاب، ارکان قدرت و حکومت‌های منطقه را به خطر انداخته بود. وی سپس می افزاید: رژیم انقلابی، اعراب و اسرائیل را به یکسان با خطر مواجه کرده بود. جنگ هشت ساله ایران و عراق به ویژه تفوق نسبی ایران در این جنگ، جانب صریح تهدید را نشان داد: ایران.

نویسنده بلافاصله به بررسی وضعیت نظامی ایران و سایر کشورهای منطقه می پردازد و با ارائه تصویری هولناک از جنایات ضدبشری و بمبارانهای طولانی مدت و موشک‌های دوربرد که آلمانی‌ها علیه سایرین به کار گرفتند، با ارائه پیش زمینه‌های روانی خاص، ذهن مخاطب را به سمت وضعیت نظامی کشورهای منطقه سوق می دهد. وی با ارائه آمار از موجودی سلاح‌های دوربرد کشورهای منطقه (عربستان، عراق، ایران، لیبی) اسرائیل را در معرض خطر صریح و مستقیم این کشورها تصویر می کند. سنیه در این بخش ضمن برشمردن اینکه اسرائیل در برد موشکی همه کشورها قرار دارد، توانایی‌های ایران را برای ضربه زدن به اسرائیل فراتر از حد موجود و واقع تصور می کند و بدون استناد به منبع و ماخذی خاص، اسرائیل را در برد هواپیماهای جنگنده ایران - و نه مثل سایر کشورها در برد موشکی - قرار می دهد و افزون بر آن به خطر تهدید اتمی ایران اشاره می کند و می نویسد: بر طبق گزارش‌های دقیقی که به من رسیده، ما اطمینان داریم که ایران حدود ۵ تا ۸ سال دیگر به بمب اتمی دست می یابد (یعنی حدود سال ۲۰۰۰ میلادی) و بر این مبنا ما باید در سال ۲۰۰۰ خود را برای مقابله اتمی با ایران آماده سازیم! وی در ادامه می افزاید: راه مقابله با تهدیدات فوق الذکر تنها دو عامل است:

- تفوق نظامی، اطلاعاتی و علمی

- مرزهایی که بتوان از آنها با تمام توان دفاع کرد.

هر گاه این دو عامل از دست برود، امنیت منطقه با تهدیدی جدی روبرو خواهد شد. در پایان این فصل، سنیه پس از ارائه بحثی تئوریک و کوتاه، علل و عوامل ناامنی و عدم استقرار در منطقه را به شرح زیر فهرست می‌کند:

- عدم تقسیم مناسب ثروت در میان کشورهای منطقه

- عدم توازن میان رادیکالها (ایران، عراق، لیبی و سودان) با محافظه کاران عرب

- روابط اسرائیل و دنیای عرب و اسلامی

فصل دوم کتاب حاضر با عنوان «از میدان مبارزه به سوی راه‌حلهای مسالمت‌آمیز» به بحث و بررسی سابقه روابط اسرائیل با کشورهای همجوار خویش می‌پردازد. نویسنده اگر چه پیش‌بینی روابط اسرائیل را با سوریه امری مشکل و پیچیده می‌داند اما می‌افزاید، برای فهم سیاست فعال سوریه، چاره‌ای جز درک و فهم ساختار سیاسی آن وجود ندارد. وی به بحث و بررسی در خصوص ساختار سیاسی سوریه می‌پردازد و حرص اسد برای حفظ سلطه خود و خاندانش را به همراه استمرار سلطه دیکتاتور مابانه علویان بر این کشور از مهمترین دغدغه‌های او می‌داند. افزایش سنیه با اشاره به احتمال عادی‌سازی روابط تا سال ۲۰۰۰، عدم رغبت نظام حاکم در سوریه را در این باره، ناشی از نگرش نادرست آنان به این موضوع و از آن مهمتر، بافت و ساختار قدرت سیاسی متمرکز و اقتدار گرایانه‌ای می‌داند که در هنگام بهبود روابط و عادی‌سازی مناسبات و به هنگام آشنایی سوری‌ها با ساخت نظام دمکراتیک اسرائیل به راحتی فرو خواهد ریخت!

در ادامه مبحث روابط با سوریه پس از سال ۲۰۰۰، نویسنده با توجه به اهمیت همجواری با سوریه و ۵ دهه اختلافی که با این کشور داشته معتقد است که حتی در صورت تحقق صلح، سوریه به دلایل زیر برای اسرائیل همچنان خطرناک خواهد بود:

- سابقه خصومت شدید (حدود نیم قرن)

- همکاری نزدیکش با دشمنان اسرائیل

- توان نظامی (موشکها، توپخانه‌ها، هواپیماهای جنگی و...)

- بی‌میلی شدید هیأت حاکمه سوریه به برقراری حداقل روابط و تنفر عمومی از

اسرائیل

نویسنده با توجه به این که در قالب یک افسر ارشد و به عنوان یک فرمانده نظامی به زوایای آشکار و پنهان صحنه نبرد با حریف وقوف کامل دارد، معتقد است که در برقراری صلح با سوریه از سه خط قرمز نباید گذشت: آب جولان، حق نصب دستگاههای هشدار دهنده و از همه مهمتر عقب‌نشینی قابل قبول نیروهای نظامی سوریه و تأمین امنیت مرزهای اسرائیل.

بحث بعدی که سنیہ در این فصل به آن می‌پردازد، لبنان است. در این باره وی با اعجاب فوق‌العاده، از اولین تجربه خود - ورود پنهانی در نیمه‌های شب به خاک لبنان و گام زدن در سرزمین اعراب به دستور پدرش - یاد می‌کند. نویسنده این تجربه را - ورود غیرقانونی - در سالهای پس از هجوم گسترده به جنوب لبنان در ۱۹۸۲ بارها تکرار می‌کند. نویسنده سپس با ذکر نقش و اهمیت لبنان برای اسرائیل، با توسل به بهانه‌ای نامعقول متذکر می‌شود که «ما چاره‌ای جز دفاع از منافع خود در لبنان نداریم و این دفاع راهی جز حضور نظامی در خاک این کشور ندارد! وی در ادامه می‌افزاید، افزون بر این تاهنگامی که ایران از نیروهای حزب‌الله (مقاومت اسلامی) حمایت می‌کند، نمی‌توان خاک این کشور را ترک کرد. از میان این گزاره‌ها، مخاطب به خوبی می‌تواند به عمق ماهیت توسعه‌طلبانه این مقام ارشد صهیونیستی پی ببرد.

ادامه این بحث به روابط اسرائیل با مصر اختصاص دارد. نویسنده به کرات از گره‌گشاییهای جسنی مبارک رییس‌جمهور مصر یاد می‌کند که «هر گاه مذاکرات صلح - به ویژه طی دو دهه اخیر و پس از مرگ سادات - به بن‌بست می‌رسید از وی استمداد

می‌کردیم.» اما با تأسف از عدم نهادینه شدن این روابط در طبقات مختلف مصر یاد می‌کند و با تحسّر می‌نویسد: «افکار عمومی به ویژه روشنفکران مصر، اسرائیل را همچنان دشمن می‌دارند و این روابط را به رسمیت نمی‌شناسند». وی از قول تنی چند از متفکران مصری می‌نویسد: «رفتار اقتصادی اسرائیل با مصر آن چنان ناپسند و مسموم است که گاه آن را با استعمار اقتصادی نوین اشتباه می‌گیریم». وی پیش‌بینی می‌کند که مصر چاره‌ای جز برقراری رابطه کامل اقتصادی با اسرائیل ندارد و این به نفع هر دو است. افزایش سنیه ضمن برشمردن راهکارهای مختلف، روند همکاری‌های اقتصادی را بهترین راه حل می‌داند و رشد اقتصادی و پیوند اقتصاد دو کشور را تنها راه مقابله با افراط‌گرایی اسلامی و حفظ صلح و امنیت خاورمیانه معرفی می‌کند.

فصل سوم با عنوان «از درگیری خونین تا مشارکت» به بررسی تاریخی شکل‌گیری اسرائیل اختصاص دارد. وی نخست سابقه این درگیری را تعمداً به سال‌های پایانی قرن نوزدهم می‌کشد تا با طولانی‌نشان دادن منازعه بر سر زمین، ماهیت اشغالگرانه اسرائیل را کمرنگ‌تر کند. در ادامه همین بحث، نزاع خونین را درگیری دو ملت خویشاوند بر سر یک سرزمین تلقی می‌کند. اما پس از آن گویا فراموشی می‌کند که قوم یهود از اساس خود را برتر و متمایز از دیگران می‌دانسته‌اند و از آن مهم‌تر علت اصلی درگیری، کوچ یهودیان و مهاجرت گسترده آنان به اراضی فلسطین و سپس اشغال این سرزمین و اخراج ساکنان اصلی توسط یهودیان بوده است نه اختلاف نظر بر سر اداره حاکمیت آن کشور با سایر برادران عرب!

وی در ادامه با ارائه تاریخ درگیری اعراب و اسرائیل از منظر یک نظامی که خود مستقیماً درگیر در جنگ بوده است برخلاف مستندات موجود می‌نویسد: اسرائیل تا زمان اعلام موجودیت، ۱۴۸۵۰ کیلومتر از خاک فلسطین را در اختیار داشت و تنها پس از جنگ با اعراب بود که این مقدار به ۲۱ هزار کیلومتر افزایش یافت! اما در مورد هیچ یک از دو

مستندات خویش، از نحوه تملک و چگونگی برخورد با ساکنان اصلی سخنی به میان نمی‌آورد. نویسنده در فصل سوم همچنین به سیر نزولی عرفات، سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و سایرین می‌پردازد و به خوبی مراحل تنزل آنان از خواسته‌های اولیه را به تصویر می‌کشد. اعتراف مجدد افرایم سنیه به نقش مؤثر شخص حسی مبارک در این روند، از همگرایی فوق‌العاده مؤثر اسرائیل و مقامات مصری در جریان مذاکرات صلح حکایت می‌کند. وی می‌نویسد: «پایمردی حسی مبارک و جورج شولتز - وزیر خارجه وقت آمریکا - بود که در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ عرفات آنچه را که ما و آمریکایی‌ها مایل به شنیدن آن بودیم، بیان کرد: پذیرش مذاکره با اسرائیل و سپس قبول امر واقع».

نویسنده کتاب با اشاره به موانع متعدد بر سر راه حل مشکلات فلسطینی، عمده آنها را مسأله قدس، مرزهای نهایی، شهرهای یهودی‌نشین، بهبود وضعیت آوارگان فلسطینی (نه بازگشت آنان) و آینده حکومت فلسطینی که تحت نظر کامل دولت مرکزی اسرائیل خواهد بود، می‌داند و حل آنها را بسیار مشکل و طولانی می‌پندارد.

در این فصل نویسنده از تمام کلمات و عبارات ممکن در فرهنگ سیاسی خویش بهره می‌جوید تا از اطلاق کلمه‌ای که حقی برای فلسطینیان - نه تأسیس دولت مستقل - در بر داشته باشد پرهیزد. لذا در تمام طول بحث می‌کوشد تا به هر طریق ممکن دولت خودگردان را نادیده انگارد و اصل یک حکومت و دو ملت را جایگزین اصل یک سرزمین و دو حکومت بنماید.

افرایم سنیه برخلاف همکارانش به آینده گفتگوها کاملاً خوشبین است و می‌نویسد: که این گفتگوها حداقل چهار فایده عمده برای ما دارد و به هر طریق ممکن باید آن را پی گرفت:

- امنیت کامل اسرائیل

- اعطای محدود سرزمین در ازای امنیت و به رسمیت شناخته شدن

- حفظ هویت اردن و ممانعت از تبدیل آن به کشوری مختص فلسطینیان  
- گشایش بازارهای اقتصادی منطقه و تلاش در جهت تحقق ادغام اقتصاد اسرائیل با  
اردن و فلسطینی‌ها

وی خود را موظف به ارائه این توصیه مهم به مقامهای اسرائیلی می‌بیند که تنها راه  
توفیق کامل در جهت حل مشکلات کنونی، ادامه گفتگوهای دو طرف و مذاکرات نهایی  
است و اسرائیل تا آن زمان باید از طریق راهکارهای ذیل برای رسیدن به مقصود خود  
حداکثر بهره‌برداری را بنماید:

- حفظ تفوق اسرائیل

- رشد روابط اقتصادی و همکاریهای تجاری با فلسطینیان

- رشد همکاریهای اجتماعی و تلاش در جهت ادغام کامل فلسطینیان در دو نظام

اردن و اسرائیل

- بهبود اوضاع اجتماعی و ارائه حداقل خدمات رفاهی به فلسطینیان به منظور ممانعت  
از درغلطیدن آنان به افراط‌گرایی!

وی فلسطینیان را متمایل به مذاکره می‌بیند و پیش‌بینی می‌کند که مذاکرات تا پایان  
سال ۲۰۰۰ خاتمه یابد اما با توجه به عمق آگاهی که از اوضاع نابسامان رهبران آنها دارد  
معتقد است سه عامل معارضة فلسطینی، گروههای افراطی یهودی و فساد حکومت  
خودگردان می‌تواند موانعی جدی در راه گفتگوهای نهایی به وجود آورد و پیش‌بینی  
می‌کند که با توجه به بحرانهای متعددی که وجود دارد - به ویژه بحث بازگشت آوارگان -  
این مذاکرات مدت بیشتری به طول انجامد.

فصل چهارم با عنوان «خطرات دور و نزدیک» به بحث خطرات و تهدیداتی که از جانب  
ایران متوجه اسرائیل است اختصاص یافته است. وی در ابتدا شرح مختصری از روابط  
ایران و اسرائیل تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی ارائه می‌کند و این رابطه را در راستای



دکترین کشورهای پیرامونی، بسیار موفق و مثبت ارزیابی می‌کند. وی وقوع انقلاب را نقطه ختام روابط بسیار دوستانه با ایران محسوب و واگذاری نمادین سفارت اسرائیل به فلسطینیان را نمایانگر اوج خصومت علیه اسرائیل قلمداد می‌کند. او اهداف انقلابی نظام اسلامی جدید را مغایر با منافع اسرائیل می‌یابد و می‌نویسد: پیامهای انقلاب ایران، به ویژه آن بخش که مربوط به اسرائیل بود، گوشه‌های بسیار شنوایی در ممالک اسلامی که حکام آن بسیار فاسد بودند پیدا کرد. پژواک این انقلاب در لبنان به دلایل متعدد بیشترین تأثیر را داشت.

وی در این فصل شرح داستان گونه و مفصلی از دخالت ایران در امور داخلی کشورهای منطقه از شرق تا غرب عالم ارائه می‌کند و می‌کوشد با بزرگنمایی این تهدید، اذهان مخاطبان خویش و افکار عمومی را به سمت این خطر موهوم منحرف سازد.

افزایم سنی هر گاه به جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد، لحن کلامش تغییر می‌یابد، ادبیات سیاسی را به کنار می‌نهد و نظامی‌وار سخن می‌گوید.

در این فصل وی با تکرار ادعاهای رژیم صهیونیستی در مورد تولید بمب اتمی در ایران بر نکته مهم دیگری نیز - به قصد تحریک مخاطبان - انگشت می‌گذارد؛ هزینه‌های نظامی ایران. وی به منظور تکمیل اظهارات قبلی، ایجاد رعب و هراس فوق‌العاده در میان مخاطبان و آفرینش فضایی مسموم علیه جمهوری اسلامی به هزینه‌های نظامی هنگفت ایران اشاره می‌کند. پس از ارائه تهدید آمیزترین چهره از ایران، وی با تمام توان خویش می‌کوشد تا با عظیم جلوه دادن هزینه‌های نظامی، ایران را عمده‌ترین خطر منطقه معرفی کند. وی با وحشت بسیار مجموع هزینه‌های نظامی ایران را حدود ۲ میلیارد دلار برآورد می‌کند. تنها با پذیرش همین ادعا نیز حجم اتهاماتی که علیه ایران از سوی اسرائیل مطرح است را می‌توان به خوبی دریافت. اما وی با زیرکی تمام به دو نکته اشاره نمی‌کند: نخست اینکه ایران پس از جنگی هشت ساله چاره‌ای جز بازسازی ساختار دفاعی خویش ندارد و از

سوی دیگر با لحاظ همان ادعای ۲ میلیارد دلاری، در مقایسه با تمامی کشورهای خاورمیانه، سرانه هزینه نظامی آن نه تنها پایین تر از حد استاندارد جهانی، بلکه پایین تر از همه کشورهای منطقه است. گزارشهای دو سالنامه "sipri" و "Military Balance" طی دهه ۹۰ گواه مدعای نویسنده این نقد است.

افسوسناک است که در این فصل از هیچ تلاش و کوششی برای جلب خصومت جهانی علیه ایران کوتاهی نمی‌کند و می‌نویسد: باید بکوشیم ایران را از دستیابی به اهدافش محروم کنیم. وی در این بحث استدلال می‌کند که خطر ایران از سه جهت برای اسرائیل مهم است.

- کوتاه مدت؛ ایران نظم موجود و سنتی در کشورهای عرب را بر هم زده است (الجزایر).  
 میان مدت؛ تفوق نظامی بر کشورهای منطقه و اخلال در صدور نفت از خلیج فارس  
 دراز مدت؛ دستیابی به قدرت اتمی و برهم خوردن توازن موجود در منطقه  
 اما نکته مهم و جالب توجه این فصل آن است که نه تنها نمی‌تواند دیگر کشورها را نسبت به خطر ایران قانع کند، بلکه حتی در پیش‌بینی خویش نیز با لحنی مایوسانه از عدم توجه جامعه جهانی به خطر ایران آن گونه که اسرائیل می‌اندیشد گله می‌کند.
- در خاتمه این فصل، پیشنهادهای زیر را به منظور کنترل خطر ایران در آینده مطرح و ابراز امیدواری می‌کند که تا پیش از سال ۲۰۰۰ نیز این امور محقق شود:
- فعالیت شدید برای ایجاد انسجام در فعالیتهای ضد اصولگرایی ایران
  - تشدید همکاریهای کشورهای منطقه برای جلوگیری از نفوذ ایران
  - تقویت قدرت نظامی اسرائیل تا حد ممکن
  - فعال کردن سیاست مهار دوگانه و ایجابی کردن آن به قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی.

وی در عین حال اضافه می‌کند که با توجه به شرایط موجود، اسرائیل طی سالهای

آینده باید خودش را برای بدترین شرایط (مبارزه منفرد با ایران) نیز آماده کند چرا که «اوضاع بر وفق مراد ما اسرائیلیان نیست.»

فصل پنجم با عنوان «افزایش قدرت استراتژیکی» در واقع مکمل بحث فصل نخست است. در این فصل به بررسی روابط احتمالی آینده با ترکیه، سودان، لیبی، کشورهای آسیای میانه، آمریکای لاتین و آفریقا می‌پردازد.

نویسنده با اشاره به سه خطر عمده لیبی، سودان و عراق، حوزه امنیتی اسرائیل را تا چند هزار کیلومتر اطراف خویش توسعه می‌بخشد و مدعی می‌شود هر اتفاقی که در این حوزه‌ها رخ دهد، مستقیماً امنیت ملی اسرائیل را تحت تأثیر قرار خواهد داد! وی در ادامه می‌افزاید، اسرائیل از هیچ کوششی برای کنترل اوضاع در مناطق امنیتی مذکور نباید خودداری کند و به هر شکل ممکن در کاهش سلطه اسلامگرایان بکوشد.

مهمترین بحثی که نویسنده آشکارا به آن می‌پردازد و از سیاستهای مداخله جویانه و تفرقه افکنانه اسرائیل سخن می‌گوید بحث اکراد است. افرایم سنیه جمعیت اکراد را حدود ۲۰ میلیون نفر برآورد می‌کند و به مقامات اسرائیل توصیه می‌کند که با توجه به تهدیدی که کردها برای کشورهای مخالف با اسرائیل دارند (ایران، عراق، سوریه) باید از این ظرفیت، حداکثر استفاده را به عمل آورد. وی از رابطه خوب و دراز مدت اسرائیل با کردهای عراق پرده برمی‌دارد و ابراز امیدواری می‌کند که تا سال ۲۰۰۰ آنان بتوانند مشکل خویش را حل کنند و به حکومت ملت و سرزمین مطلوب خویش دست یابند (از محل سرزمینهای کشورهای اسلامی در ترکیه، عراق، ایران و سوریه!) وی یقیناً در این باره سرنوشت مشترک و محتوم یهودیان را با اکراد مقایسه کرده و بر این گمان است که می‌توان مشابه عملکرد یهودیان، اکراد نیز دولتی مستقل به وجود آورند! افزون بر این با پیش‌بینی روابط حسنه چنین دولت کردی با اسرائیل می‌افزاید: اگر اکراد در این زمینه از ما کمکی بخواهند، ما آن را دریغ نخواهیم کرد!

فصل ششم با عنوان «دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم» به بررسی وضعیت یهودیان جهان می‌پردازد و روابط یهودیان ساکن در کشورهای مختلف به ویژه آمریکا و اروپا با اسرائیل را ارزیابی می‌کند. وی با تکیه بر عنصر قومیت که در این فصل بیش از هر مبحث دیگر به آن اشاره می‌کند، می‌نویسد: قوم یهود و یهودیان سراسر جهان نیروی عظیمی است که دولت اسرائیل چاره‌ای جز استفاده از آن ندارد و افزون بر آن یهودیان نیز گریزی از این دولت متمرکز برای دفاع از حقوق خاص خود در سراسر جهان ندارند. وی سپس تنها راه حل مشکلات موجود یهودیان جهان را تأسیس پارلمان یهود می‌داند و معتقد است که تا سال ۲۰۰۰ می‌توان به آن شکل و شمایل مناسبی بخشید. در این فصل به روابط ویژه آمریکا و اسرائیل اشاره می‌کند و می‌نویسد: مهمترین شرط ابراز اعتماد و دوستی رؤسای جمهوری آمریکا نسبت به یهودیان به ویژه اسرائیل، دوستی شخصی آنان با رهبران یهود و درگیری عمیق و با انگیزه آنان با مسائل و مشکلات اسرائیل است. وی افزون بر این معتقد است آمریکا را باید برای استمرار دوستی، عدم کمک‌های تسلیحاتی به اعراب، حفظ موازنه قوا به سود اسرائیل و محدود کردن گسترش سلاح اتمی در خاورمیانه تحت فشار گذاشت، اما از اهرم‌های فشار خویش علیه واشنگتن سخنی به میان نمی‌آورد.

عنوان فصل هفتم، نگاهی به درون است. وی فرض اساسی خویش را چنین توصیف می‌کند: گمان می‌کنم در سال ۲۰۰۰، ما دولتی قوی، پیشرفته، با فرهنگ و از نظر اقتصادی و نظامی مسلط بر دیگران داشته باشیم. اما به نظر می‌رسد از جانب دشمنان درونی به اندازه دشمنان بیرونی در معرض خطر باشیم. وی دو خطر عمده را برمی‌شمارد که از درون اسرائیل را تهدید می‌کند: ۱- پراکندگی قومی، نژادی و شکاف‌های متعدد موجود در اسرائیل که توازن بالقوه این کشور را در شرایط بحرانی و اضطرابی به حداقل می‌رساند. جامعه اسرائیل منسجم نیست و هویت واحدی ندارد. ۲- به هنگام رشد همکاری‌های اقتصادی با کشورهای خاورمیانه، نمی‌توان تظاهرات به شدت فردگرایانه‌ای

که در داد و ستد اقتصادی اوج می‌گیرد رادر راستای حفظ هویت ملی به کار گرفت. جنگ خلیج فارس عمق این فردگرایی را نشان داد و هیچ کس به فکر دفاع از وطن نبود. وی از تجربه تلخ خود در بحبوحه حملات عراق به اسرائیل یاد می‌کند و می‌نویسد: هر چه کوشیدم در آن اوضاع و احوال بحرانی و به منظور قوت قلب بخشیدن به هموطنانم یک جلسه - فقط یک جلسه - رادر شهرداری تل‌آویو به دلیل نوع اشتغالم در آن زمان برگزار کنم میسر نشد و هیچ کس حاضر به پذیرش این ریسک اندک نشد! وی در خاتمه این بحث که در حقیقت به نوعی نتیجه‌گیری نیز منجر می‌شود دوراه را برای انسجام بخشیدن به هویت ملی یهودیان ذکر می‌کند و توجه دست‌اندرکاران را به این دو نکته جلب می‌کند:

۱- توجه عمیق‌تر به تعلیم و تربیت نسل جدید که از پیشینه نسل قدیم و زحمات آنان آگاه نیستند.

## ۲- کاربست سیاست خدمات اجتماعی به صورت گسترده

وی در انتهای این فصل با مروری بر آنچه نوشته است کل بحث رادر یک جمله خلاصه و عرضه می‌کند: «اسرائیل ولو برای یک روز نیز نباید از همسایگانش ضعیفتر باشد.» این جمله را می‌توان عصاره مطالب کتاب و هدف واقعی از نوشتن چنین کتابی دانست. هشداری به نسل قدیم و رهنمودی به نسل جدید که در شرایط پس از سال ۲۰۰۰ که نویسنده آن را به زعم خود حساس‌تر نشان می‌دهد، مبادا کسی به گمان دوستی و برقراری روابط مسالمت‌آمیز با همسایگان، لحظه‌ای از تعوق نظامی بر سایرین غافل باشد! بدون شک راه رسیدن به رهبری کشورهای منطقه تقویت قدرت نظامی همگام با رشد همکاری‌های اقتصادی با این کشورهاست و اسرائیل آن را نیک دریافته است. سوی دیگر این معادله تضعیف کشورهایی است که به نوعی با این روند سازش نخواهند کرد. آیا وی دسته‌بندی سیاسی - نظامی خاصی را در خلال نوشته‌هایش پیشنهاد می‌کند؟ یقیناً همین‌طور است. اگر چه افرایم سنیه دوراه را برای رسیدن به صلح و امنیت در منطقه

مشخص می‌کند اما از هر دو مسیر پیشنهادی وی می‌توان به این نتیجه دست یافت که رشد همکاریه‌های اقتصادی و تقویت نظامی، به گونه‌ای که هیچ‌یک از قدرتهای منطقه‌ای توان مقابله با آن را نداشته باشند، هر دو با یک هدف صورت می‌گیرد: در صدر نگهداشتن اسرائیل و تأمین و تضمین سلطه اسرائیل بر کشورهای منطقه.

از دیگر نکات مهم و بارز این کتاب اعتقاد و تأثیرپذیری عمیق نویسنده از این باور غلط یهودیان به برتری مطلق خود نسبت به دیگران است. در جای جای مباحث کتاب، هر گاه سخن به قوم یهود می‌رسد، نویسنده بی‌اختیار عنان قلم از کف داده و آنچنان در وصف حال، ویژگیها، برتری‌ها و مزایای این قوم قلمفرسایی می‌کند که خواننده گمان می‌کند بر سر کلاس درس «کنت دو گوینو» نشسته است! وی در فصل هفتم که آخرین فصل کتاب بشمار می‌رود - پس از آنکه در فصول پیش از ویژگیهای این قوم سرگردان که اینک از نفوذ و اقتداری در جامعه جهانی برخوردار شده است - می‌نویسد که این قوم باید جبران آنچه در حقیقت ظلم روا شده است را بنماید. و سپس با ذکر نفوذ یهودیان در اقتصاد، سیاست، تجارت و فن‌آوری جهانی می‌نویسد: هر یهودی در هر کجای جهان که زندگی می‌کند در گوشه‌ای از قلبش جایی برای اسرائیل دارد؛ باید از این ظرفیتهای ارزشمند در راستای اهداف جهان صهیونیسم، به ویژه تقویت دولت اسرائیل، حداکثر استفاده را به عمل آورد. به این ترتیب خواننده می‌تواند بوی مشمئز کننده نژادپرستی را که در خدمت اهداف استعماری و سلطه جویانه قرار گرفته است از لابلای سطور این کتاب استشمام کند.

نکته مهم دیگری که در این کتاب - در سرتاسر آن و در همه فصول - به چشم می‌خورد بزرگنمایی نامعقول تهدید ایران برای کشورهای همسایه، اعراب، غرب و به ویژه اسرائیل است. وی دو دلیل عمده در این تهدید برای کشورهای منطقه را چنین ذکر می‌کند: خطر اسلام انقلابی و صدور آن از سوی ایران و تقویت بنیه نظامی. اما از خطر تأسیس یک

کشور اشغالگر بر ویرانه‌های یک حکومت و ملت بی‌دفاع و دهه خونریزی، تجاوز و کشتار دسته‌جمعی به قصد تحمیل «امر واقع» سخنی به میان نمی‌آورد. اگر ایدئولوژی اسلامی و انقلابی ایران در خارج از مرزهای این کشور هوادارانی یافته است، علاوه بر جذبه‌های اندیشه‌های دینی و انقلابی، فساد حاکم بر این کشورها از یکسو و سرخوردگی نسل نوین از خیانت برخی رهبران خود در مقابله با اشغالگری، ظلم و ستم و تجاوز یک دولت نامشروع بوده است. در مورد دلیل دوم نیز باید به طور مختصر اشاره کرد، چگونه است که کشوری کوچک همانند اسراییل با جمعیتی اندک، حق تملک سلاح‌های کشتار جمعی، زرادخانه اتمی و بودجه نظامی هنگفت ۷ میلیارد دلاری را دارد، (ارقام هزینه‌های سرانه نظامی کشورهای همسایه ایران به اتفاق چندین برابر هزینه‌های نظامی ایران است؛ برای اطلاع بیشتر به سالنامه‌های معروف و معتبر Military Balance, Sipri مراجعه شود) اما کشوری که هشت سال در بدترین شرایط جنگی بسر می‌برده و اینک برای حفظ بنیه دفاعی و تقویت ساختار در هم ریخته نظامی به بازسازی توان نظامی متعارف خود پرداخته، به یکباره خطر و تهدیدی هولناک برای کشورهای منطقه شده است. چنانکه پیشتر ذکر شد، یکی از مهمترین راه‌های تفوق اسراییل، ممانعت از رشد دیگران است و اسراییل با بزرگنمایی این تهدید به حفظ برتری خویش می‌اندیشد. در این کتاب افرایم سنیه مکرر به تهدید ایران به ویژه نسبت به اعراب سخن می‌گوید، گویی این ایران است که به سرزمین‌های اسلامی حمله کرده، اعراب را در چندین جنگ مختلف شکست داده و فرزندان آنان را آواره کرده و فلسطین را از صحنه روزگار محو کرده است!

از نکات قابل توجهی که در این کتاب نویسنده بر آن تأکید می‌کند، تلاش برای ناگزیر جلوه دادن پیوند اقتصادی اعراب با اسراییل است. وی بخوبی واقف است که راه رسیدن به رهبری منطقه توسط اسراییل، دیگر از مسیر تحركات نظامی نمی‌گذرد. وقتی که می‌توان از اهرم‌های فشار مناسبتری استفاده کرد، چه نیازی است که از سلاح خشونت بهره جست.

به همین دلیل می‌کوشد تا به هر طریق ممکن دیگر کشورها را به پیوند اقتصادی با اسرائیل ترغیب کند. وقتی که از ادغام اقتصاد اردن و فلسطینیان با اسرائیل سخن می‌گوید و ائتلافی با ۱۲ میلیون نفر جمعیت را در نظر مجسم می‌کند، با شعفی وصف ناشدنی، آینده روشن تفوق اسرائیل - با توجه به زیرساختهای کامل این کشور - را گویی به چشم می‌بیند. در جایی دیگر و در اعتراض به نگرانی و عدم تمایل روشنفکران مصری به برقراری روابط اقتصادی با اسرائیل نظر آنان را منعکس می‌کند که «همکاری اقتصادی با اسرائیل به نفع مصر نیست و اسرائیل از حربه اقتصاد در ادامه فعالیتهای نظامی‌اش می‌خواهد بهره‌بردار شود و اگر با او پیوند بخوریم، این عمل باعث شکوفاتر شدن اقتصاد اسرائیل و نهایتاً تبدیل این کشور به هنگ کنگ منطقه خواهد شد»، می‌نویسد: من به چنین چیزی اعتقاد ندارم، بلکه با توجه به شناختی که از خودمان دارم، باید بگویم که اسرائیل به ژاپن منطقه مبدل خواهد شد.

در این کتاب، نکات ریز و درشت دیگری وجود دارد که با استناد به تک‌تک آنها می‌توان به خوبی پرده از سیاستهای توسعه طلبانه این رژیم برگرفت.

جواد شعرباف

شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی